

متن پرسش

سلام استاد جان: الحمدلله سالها در طلب اندیشه ناب سوختم و در جستجوی تفکری حقیقی و عقلی و قلبی بودم که خدا شما را بر سر راهم قرار داد، می‌خواهم بدانید که نسبتم واقعی است. پیرو بحث در راستای بنیان‌های حکمت انقلاب اسلامی دیروز که شماره های ۱۶۸-۱۶۹ را خواندید، متنی نوشتم که خدمت تان می‌فرستم و سوالی هم می‌پرسم:

بسم الله الرحمن الرحيم وقتی در کوچه پس کوچه های کلام به دنبال او می‌گشتم و در نوای کلام تاریخی تان از حضور بیکرانه ای که هم اکنون جاودانه ام می‌کند و تا ابدیت مرا می‌برد گفتید و در آناتی که در مسیر زندگی بی تابانه سرگشته ی او و در جستجوی خویشتن خویش بودم؛ گاه حیران عظمت بی همتای اویم تا قرار بیقراری هایم شود و گاه حیران مواجهه با تجلیات مختلف و متفاوت اویم و خویش را در آنان جستجو می‌کنم و در هر دو حال فقیرترین می‌شوم و مضطربانه در آغوش او قرار می‌یابم. گویا این احوال همه ماست و از آن دم که این امت حیران خدایی او، از جام می رب بی‌همتا می‌نوشند، به دنبال بودن با او و نشان دادن ناب‌ترین عشق به همه می‌شوند و به ناگاه که سر می‌چرخاند دیگران را تکه آینه‌هایی می‌بینند که هم او را در تک تک آینه‌ها می‌بینند و هم در هر آینه رخی از خویش را و آنجا عاشقی اش در نسبت با هستی به نقطه ی ایجاد مدینه می‌رسند. در پس آن قرار باز هم حیران است، آری اینک است که در جستجوی قوام و چراغ راه است و سرگشته ی جوانمردی می‌شود که وحدت بخش و حیات بخش باشد و در انتظار الهام تازه ای از او و تجلی ای از او که اسوه و راهبر کامل روزگار خویش است، آری گویا امتی که به این نگاه برسند، در میقات خویش طالب ملاقات و دیدار و مشتاق اطاعت و تبعیت و حتی با جان شنیدن و با سر دویدن می‌شوند که از صف ولایت او بشنود و آنچه را در مأوای او چشیدند جاری کنند و جهانی بسازند که همه اش ظهوری است در خورشان او... با ایستادن در صف ولایت تاریخ قدسی که شما متذکر آن هستید! و در این وانفسای پوچی، با گرمای تفکر، یخ عقل و قلم آب شد تا از سرمای زمستان گونه روزگار نجات یابم، بدون اینکه شما مرا دعوت به جایی و کسی بکنید، وجودم در جستجوگریهایش آن راهبر راه دید و به یقین رسید که اگر در انتظار خورشید آخرالزمان است، در صف انسانیت تاریخ باید قدم نهد و باور کند آن عرشی ترین حقایق، جاری شدنی است در ارض و انسان خلیفه الله همین زمین است و نیازمند و فقیر اوست و محتاج آن ستاره های روشنگر راه و آن ولی آسمانی که بشر است و دستگیر و راهگشا و تک تک انسانهای عاشق حیران متذکر شدیم، آن دم که در میدان توحید تاریخ‌ساز ایستادیم و آن‌گاه که متوجه موانعی چون استکبار و دیوان سالاری گشتیم، باید امیدوار بود به نیاز انسان این تاریخ، آن

هم با تفکر توحیدی وسیع تا پای ملزومات حکیمانه و خردمندانه و خلاقانه آن بایستیم و معنای واقعی انقلاب اسلامی را به صحنه آوریم. آری در این میدان است که تمنای ایجاد مدینه و ایجاد بستری برای ظهور آن یارغایب جان می‌گیرد و طالب رهبر و راهبر می‌شویم و عزم لازمه آن است. واقعا در میدان است که استاد ما محتاج حضور در فضای اندیشه می‌شویم و این جلسات معنا و حیات می‌یابد.

سوال: استاد هیچی بودن «وجود» که در جلسه فرمودید، مسلماً به معنای نفی عزم و اراده و مسولیت‌پذیری که نیست، چون در کلام شما دعوت به تفکر و یافت عهد و عزم و ایستادن پای کار بسیار است، فرمودید موضوع سختی است، کاش وقتی می‌دادید و در حد توان روی آن صحبت می‌کردیم که فهمی متناسب وظیفه یمان در نسبت با انقلاب اسلامی و خون شهدا به صحنه بیاید و فرصت را دریابیم و رو سفید شویم، امکان دارد منظورتان را بیان کنید؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: می‌دانید که حرف در رابطه با میدانی که «وجود» در مقابل انسان می‌گشاید بسی فراوان است. صحبت همان بود که جناب ملاهادی سبزواری می‌فرماید که: «یا من هو اختفی لفرط نوره» بدین معنا که او به جهت نورانیت محض اش ظاهر نیست به همان معنایی که از بس هست، نیست. یعنی چیزی نیست و فضای جلسات اخیر که به نظر می‌آید منازل اصیل حضور در تاریخ انقلاب اسلامی است، چنین فضایی است. خواستم عرض کنم این جلسات به یک معنا چیز خاصی به مخاطب نمی‌دهد مگر حضوری بعد از حضور و یا به تعبیری وجودی که می‌توان در شدت بیشتری خود را احساس کرد. تا آخر از همین جنس و حضور و وجود است. ۲. با حضور در تاریخی که فردای آن همه معنایی است که بشریت به دنبال آن بوده و شهدا دوان‌دوان رفتند تا راه را صاف کنند، مسلماً فردایی است بیشتر از امروز. فعلاً به این جمله حضرت امام فکر کنید که می‌فرمایند: «ما برای درک کامل ارزش و راه شهیدانمان فاصله طولانی را باید بپیماییم و در گذر زمان و تاریخ انقلاب و آیندگان آن را جستجو نماییم.» مطمئن باشید شرط زندگی و زنده‌ماندنی که سؤال‌کننده محترم شماره ۳۵۴۶۱ متذکر آن شدند از این قرار است. موفق باشید